

یعنی: ضرب المثلی است بی مورد و نابه جا و در مقام انکار آند.

﴿يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَيُهْدِيْ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ﴾

گمراه سازد به وسیله این ضرب المثل گروه زیادی و راه نماید به آن جمعی بسیار را و حال آن که گمراه نمی سازد به آن جز بزهکاران را.

این کلام به احتمال قوی تتمه کلام الهی است، نه کفار و مؤید این قول قسمتی از مضمون، آیه:

﴿وَلِيَقُوْلَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْكَٰفِرُوْنَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مِثْلًا كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَن يَشَاءُ وَيُهْدِيْ مَن يَشَاءُ﴾ (متنبر(۷۴):۲۱) است که فرماید: و برای این که بگویند، کسانی که در دل بیماری [سخت و مهلك] دارند [منافقین] و کافران: که به این مثل چه چیز را خدا اراده کرده؟ این گونه خدا گمراه می سازد کسی را که بخواهد و راه می نماید آن کس را که بخواهد.

[اشاره به چگونگی اضلال و هدایت بندگان]

بحث در چگونگی اضلال و هدایت بندگان، گرچه در ذیل آیه: ﴿صَمَّ بَكَم عَمِيْ فِهْمٌ لَا يَرْجِعُوْنَ﴾ (بقره(۲):۱۸) و ختم قلوب کافران و منافقان مشروحاً گذشت، ولی مجملأ یادآوری می شود که منظور از اضلال، «خدلان» و واگذاری بنده است به خود، به نحوی که توفیق و الطاف ویژه پروردگار از او سلب گردد و این سلب نعمت معنوی به سبب رفتار و کردار ناشایست و خلاف فطرت و عقل و اعراض از اوامر و نواهی الهی است، که قبلاً آدمی پیروی از هوای نفس و ترتیب اثر دادن به القائنات شیطانی داشته و به سوء اختیار خویش مرتکب گشته و در نتیجه استحقاق الطاف ویژه را از جانب پروردگار از دست داده.

در چنین حالی مستعد است که شیاطین جنّ و انس او را برابیند و در منجلاب کفر و عصیان سرنگونش سازند، تا جائی که دلش از درك حقایق، مختوم و اعمال زشت در نظرش به نیکوئی جلوه گر، مصداقی از آیه کریمه: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاٰخِسْرِيْنَ اَعْمٰلًا﴾ (کهف(۱۸):۱۰۳) شده، از زمره زیانکارترین مردم قرار گیرد.

به عکس کسانی که به حکم وجدان و نهاد خدا جوئی و برابر احکام عقل و شرع، به





حسن اختیار خویش، در راه صلاح و خیر گام می نهند و خوشنودی آفریننده و پرورش دهنده خود را جویند و می کوشند تا از او امر الهی سر نیچند، پروردگار مهربان امکانات و وسایلی که بنده را در مسیر هدفش کمک کند و مدد بخشد، مهیا فرموده و با الطاف ویژه ای او را به قرب خود راه می نماید، تا به حسن اختیار خود مراتب و مقامات عالی تری طی کند؛ از طرفی استمرار در کار نیک و جلب رضای خداوند، تدریجاً او را به صورت ملکه در آورده، سیر و سلوک در این راه پیوسته برایش ساده و آسان و نیز، لذت بخش و نشاط آور، و از راههای شیطانی که مورد خشم و سخط الهی است بی زار و متنقّر؛ لذا وجود این عوامل و اسباب برای هر دو گروه، در انجام کار شرّ و خیر از مقتضیات است نه، علل تامّه.

و بنابراین فرد در اعمال و رفتارش مختار است نه مجبور و مضطر؛ پیداست ادامه قدرت و حیاتی که خداوند تا دم مرگ به هر دو گروه مؤمن و کافر می دهد، و جان ایشان تا مدتی معین باز نمی ستاند، خود سببی است مقتضی در ضلالت و گمراهی، یا هدایت و ارشاد؛ زیرا هیچ یک از موجودات قائم بذات نبوده و قیوم و نگهدارنده همه اشیاء و هستی ذات مقدس او است.

از طرفی این سرا، سرای اختبار است و امتحان، تا به هر یک مدد نبخشد و حیات و قدرت ندهد آزمایش صورت نگیرد و هویت و چگونگی هر کس بر خود و دیگران روشن و مشخص نگردد، همان طور که فرمود:

﴿كَلَّا نَمَدَّ هُوَ لَاءَ وَهُوَ لَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ (اسراء: ۱۷) (۲۰۰)
و به همین سبب هر نعمتی برای کافر و منافق، گاه، استدراجی است که به دام عذاب می افتد و برای مؤمنین وسیله ترقی و قرب به سوی حق؛ پس این مائیم که به دست خود خویشان را گمراه و به وادی ضلالت می افکنیم، نه خدای مهربان.

[پیمان شکنی از علائم فاسقین]

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾ (۲۷)

کسانی که می شکنند پیمان خدا را پس از بستن و محکم ساختنش.
بیان صفت و خصیلتی است از فاسقین.

[در بیان مصادیق پیمان شکنی]

از مصادیق شکنندگان پیمان :

۱. اهل کتاب، یعنی: یهود و نصاریند؛ زیرا در کتابهای آسمانی تورات و انجیل، نشانه هائی که معرّف و مشخص نبی اکرم ﷺ و بشارتگر آمدن رسول بزرگوار باشد، یاد شده بود و اعتقاد آنان به آن دو کتاب، خود نوعی عهد و پیمان بود، که باید ملحوظ و مرعی می داشتند، ولی با آمدن فرستاده موعود از جانب پروردگار و با این که علائم ظهورش را در کتاب بنام و نشان می دانستند، زیر بار نرفتند و پیمان و عهدی که بسته بودند شکستند.

۲. مصداق دیگر کسانی که در روز غدیر خم با علی ﷺ، به فرمان الهی و دستور پیغمبر اکرم ﷺ بیعت کردند و ولایت او را پذیرفتند و دست دادند، حتی تبریک گفتند، ولی پس از رحلت حضرت نسبت به همان اقرار ظاهری پیمان شکنی کرده، خلافت و ولایت را در تیول قدرت خویش در آوردند.

۳. کلیه کسانی که - برخلاف فطرت - خدا را نپذیرفتند، یا برای او شریک قائل شدند، با این که در عالم ذرّ از همگی بر ربوبیت خویش اقرار گرفت و همه را به توحید و یگانگی خود شناسا کرد، مع الوصف به پیمان عالم ذرّ که همان سرشت و نهاد آدمی است ارج نهاده، نقض عهد نمودند؛ در کلامی از حضرت ثامن الحجج است که: «و بالفطرة ثبت حجّته»^۲.

و در مضامین خطبه اول نهج البلاغه فرماید:

فبعث الله فيهم رسلا و اتر اليهم انبيائه ليستادواهم ميثاق فطرته و يذكرواهم منسي نعمته... و يثيروا لهم دفائن العقول. «خدا در میان مردم رسولانش را برانگیخت و از

۱. وكذلك قول عمر بن الخطاب على ما في الروايات عند ذلك: بخ بخ (۱) لك يا علي، أصبحت مولى كل مؤمن ومؤمنة. وفي رواية أخرى: «أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة». خصائص الوحي المبين، ص ۹۷-ابوبكر ابن ابي قحافة، ص ۵۵-اعلام الوري باعلام الهدى، طبرسى ۱ ج ۱، ص ۲۳۰-۲۲۹؛ به نقل از مسند احمد ج ۴، ص ۲۳۷-تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ المناقب، ص ۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۳۳؛ مصباح البلاغة، مستدرک نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۸۴.

(۱) بخ: اسم فعل للمدح و اظهار الرضى بالشئ، و يكرر للمبالغة.



پی یکدیگر انبیاء خویش بفرستاد، تا از ایشان بخواهد پیمان فطرت ادا کنند و نعمت فراموش شده را به ایشان یادآورند و گنجینه های خرد را که در نهادشان نهفته است برافشانند.^۱

یعنی: با ندای: ﴿افى الله شك فاطر السماوات والارض﴾ (ابراهيم (۱۴): ۱۰) آنها را از خواب غفلت بیدار، نعمت فراموش شده توحید را که در ذات و خمیره و سرشت آنها عجین شده، به خاطر آورد و یا همه مواهب و نعم الهی را به ایشان گوشزد سازند.



[اشاره به صفتی دیگر از فاسقان]

﴿ويقطعون ما امر الله به ان يوصل﴾ (۲۷)

[باز وصفی دیگر از اوصاف فاسقین و منافقین است]. و می گسلند آنچه را که خدا فرمان داده به پیوندند.

یعنی: اگر به زبان شهادتین جاری می کنند، در دل می گسلند یا اگر به ظاهر در ولایت علی علیه السلام تبریک می گویند، به همان ظاهر هم وفا نمی کنند یا افرادی که قاطع رحم اند در حالی که مأمورند که صله رحم کنند یا کسانی که قطع رحم از عترت پیغمبر می کنند، بالاخص که آنها پدر روحانی و آموزنده معارف و احکام الهی اند، که در حدیثی تصریحاً حضرتش فرمود: «انا و علی ابوا هذه الامة»: من و علی دو پدر این امتیم.^۲ بنابراین پیوند ما با ایشان امری ضروری و واجب است یا در سطحی وسیع تر که همه مؤمنان را شامل شود؛ زیرا ﴿إلما المؤمنون إخوة﴾ (حجرات (۴۹): ۱۰). که باید میانشان پیوند همبستگی از هر جهت حکم فرما باشد.

﴿ويفسدون فى الارض﴾ (۲۷) و تبه کاری می کنند در زمین.

صله رحم، خود یکی از عوامل و برنامه های نظام اجتماعی است که این تبهکاران، پابند نبوده، آن را به هم می زنند یا هر گونه فساد دیگری که تجاوز و تعدی به حقوق مسلمین و مرعی نداشتن احکام و اوامر الهی است یا ایجاد نفاق و دشمنی و اختلاف در بین مردم که موجب جنگها و خونریزیها است تا بدین وسیله از مزایائی، در

۱. نهج البلاغه - عبده - خطبه اول، صفت خلق آدم، ص ۱۷

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵-۵۹ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۷، باب ۱۰۶-ح ۲ - روضة الواعظین، ص ۲۲۲